

خیانت به سوسیالیسم  
شلیک به سوسیالیسم  
از سنگر اقتصاد سایه  
ترجمه محمد علی عمویی

## اقتصاد ثانوی (۲)

گروسمن یاد آوری کرده است، در حالی که ۳۰ درصد درآمد شهرنشینان در سال های آخر دهه ۷۰ ناشی از اقتصاد ثانوی بود، در جنوب (نواحی قفقاز شمالی و جمهوری های ماوراء قفقاز گرجستان، ارمنستان و آذربایجان و آسیای مرکزی) اقتصاد ثانوی نسبت به شمال (روسیه مرکزی، جمهوری های بالتیک و سیبری) از قدرت بیشتری برخوردار بوده است. همچنین در برخی نواحی مرزی نظیر ادسا و سرزمین های الحاقی به ا.ج.ش.س. پس از ۱۹۱۷، چون ملداوی، اوکراین و روسیه سفید نیز اقتصاد ثانوی حجم بزرگی داشته است. به لحاظ تفاوت های منطقه ای و قومی نیز در بعضی مناطق درآمد مردم از فعالیت اقتصادی خصوصی تقریباً به همان اندازه درآمد از شغل منظم و قانونی بود. حتی در پاره ای نقاط درآمد غیرقانونی مردم به دو برابر درآمد قانونی آن ها می رسید. مطالعات و بررسی های کیم، که بر داده های بررسی بودجه خانواده مبتنی است، محاسبات گروسمن و دیگران را تایید کرد. اقتصاد ثانوی در روسیه، استونی و لتونی کوچکترین، و در ازبکستان، گرجستان، آذربایجان، قزاقستان، تاجیکستان، و ارمنستان بزرگترین حجم را داشت.

### چه تعدادی دست اندرکار اقتصاد ثانوی بودند؟

اکثر دانش پژوهان با این نظر موافقت کرده در دهه ۱۹۸۰ اقتصاد ثانوی به هر گوشه و کنار جامعه رسیده و تقریباً همه را آلوده کرده بود. برژنف، در اشاره ای به درآمد خصوصی، مشخصاً اظهار داشت: «هیچ کس تنها با دستمزد زندگی نمی کند.» با این همه، آن چه اهمیت داشت، دله دزدی های اندک یا خرید کالا در بازار سیاه نبود، بلکه ظهور لایه ای از مردم بود که تمامی یا بخش اساسی درآمدشان وابسته به فعالیت خصوصی بود. شماری از این افراد به ثروت بیش از حدی دست یافتند و به نام «نو ثروتمند برژنفی» خوانده شدند. چنین کسانی می توانستند به درستی یک طبقه نو پدید خرده بورژوا تلقی شوند. برخی از متفکرین کوشیده اند شمار یا درصد کسانی را که در اقتصاد ثانوی دستی داشتند، به ویژه آن کسانی که رقم عمده ای از درآمدشان را از بنگاه های خصوصی غیرقانونی تحصیل می کردند تعیین کنند. به موجب بررسی های "ترم" اقتصاد زیرزمینی یا غیرقانونی در اواخر ۱۹۷۰ بین ۱۰ تا ۱۲ درصد نیروی کار را در برمی گرفت. کریاجینا برآورد کرد که شمار افراد درگیر در بخش غیرقانونی اقتصاد ثانوی از کمتر از ۸ میلیون نفر در اوایل دهه ۱۹۶۰ به ۲۰-۱۷ میلیون ۶ تا ۷/۶ درصد در ۱۹۷۴ و به حدود ۳۰ میلیون تقریباً ۱۲ درصد جمعیت در ۱۹۸۹ رشد کرد. گروسمن گستردگی اقتصاد ثانوی را در میانه دهه ۱۹۸۰ این چنین جمع بندی کرد:

و به این ترتیب در طی سه دهه پایانی عصر شوروی، فعالیت اقتصادی غیر قانونی به تمام بخش ها و روزنه ها و شکاف های اقتصاد رسوخ کرد؛ به هر شکل و جلوه قابل تصور درآمد؛ و در مقیاسی وسیع از جزئی و متوسط برای توده مردم تا بزرگ و اساسی برای بسیاری، تا بی بند و باری ها و ولخرجی های غول آسا و سازمان یافته عمل کرد.

ارقام شگرفی از زد و بند در خارج از اقتصاد رسمی سوسیالیستی با توان بسیار در سقوط شوروی نقش داشت. نخست، این وضع مشکلات سیاسی و اقتصادی ای را که اتحاد شوروی در دهه ۱۹۸۰ درگیر بود و ضرورت اصلاحات را پیش کشید، ایجاد یا تشدید کرد. دوم، زمینه های اقتصادی مناسبی برای نظرات و سیاست هایی فراهم آورد که گورباچف سرانجام آن ها را سرنوشت ناگزیر سوسیالیسم شوروی دانست.

در ظاهر، ممکن است چنین به نظر آید که اقتصاد ثانوی نقشی تلطیف کننده، حتی تثبیت کننده داشت. اقتصاد ثانوی خوشایند اشتباهی مصرف کنندگانی بود که اقتصاد نخستین ارضایشان نمی کرد و لذا بخش معینی از نارضایی های ناشی از کمیت و کیفیت کالاهای بخش سوسیالیستی را جبران می کرد. این وضع همچنین مفر سودمندی برای ابتکار و انگیزه فردی فراهم آورد که در غیر آن صورت می توانست مستقیماً به ضد نظام تبدیل شود.

شاید این گونه باورها عامل کوتاهی مقامات شوروی در عطف توجه بیشتر به اقتصاد ثانوی و اعمال جریمه و محکومیت جرم ها و جنایات آن بوده باشند. همان طور که پیش از این یاد آوری شد، متون اقتصادی شوروی اقتصاد ثانوی را نادیده گرفتند. والری روتگایزر، که در راس انستیتو تحقیقات اقتصادی و علمی گاس پلان بود (مکانی که کریاجینا مطالعاتش را انجام داد) اظهار داشت که تا آغاز دهه ۱۹۸۰ نشر مطلب در زمینه اقتصاد ثانوی اتحاد شوروی ظاهر نشد. و از آن مهمتر، مقامات شوروی هیچ گونه کوشش جمعی برای جلوگیری و متوقف کردن آن به عمل نیاوردند. گروسمن می گفت:

تا ۱۹۶۰ اقتصاد سایه شوروی، نهادینه شد، و از نظر میدان عمل و اندازه، قابل توجه بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰ (مقابله با آن) به هدف یک مبارزه بسیار تند از سوی خروشچف تا اجرای دوباره حکم مرگ تبدیل شد. اما سرانجام، این پیکار، همچون دیگر اقدامات ضد «جرم اقتصادی» آن زمان و پیش از آن، کار چندانی در مقابله با اوج گیری پایدار و سریع فعالیت غیرقانونی نکرد. به جای آن، اقتصاد سایه در دوران برژنف (۱۹۶۴ تا ۱۹۸۲)، در پرتو غفلت ملاطفت آمیز، اگر نه تشویق ضمنی، گسترش، رشد و رونق یافت.

نشانه ای از این غفلت ملاطفت آمیز در غیبت تقریباً کامل پیگرد فعالیت های اقتصادی به وضوح غیرقانونی نمایان شد. در اوایل دهه ۱۹۸۰ جرایم سفته بازی (خرید به منظور فروش دوباره به بهای گرانتر) تنها ۲ درصد تمامی جرایم گزارش شده بود. به موجب یک برآورد، حجم واقعی سفته بازی یکصد برابر بیشتر بود. با نگاهی به گذشته، کمتر اشتباهی از سوی رهبران شوروی زبانی این چنین عظیم به اندازه بی تفاوتی نسبت به فعالیت اقتصادی غیرقانونی در برداشته است.

جامعه شوروی هر اندازه هم سود ناچیز از اقتصاد ثانوی برده باشد، هزینه های ناشی از آن به مراتب بیشتر بوده است. مهمترین مسئله آسیبی است که اقتصاد ثانوی بر اقتصاد نخستین (رسمی) وارد آورد. هر چند اقتصاد ثانوی سلیقه و اشتباهی برخی مصرف کننده ها را ارضا می کرد و پاره ای از نارضایی ها را فرو می نشاند، در عین حال این گونه اشتهاها را برمی انگیخت و نارضایی ها را فزونی می بخشید. به گفته کریاجینا، «اقتصاد ثانوی کاستی های بازار مصرف را تخفیف می داد و در همان زمان محرک رشد آن ها نیز بود.» «کاستی ها موجب تشویق فعالیت اقتصادی غیرقانونی بیشتر می شد، و این وضع به «بر هم خوردن ثبات جامعه» منجر می شد. افزون بر این، هر قدر اقتصاد غیرقانونی وسیع ترمی شد، مزاحمت و تداخل بیشتری با عملکرد اقتصاد قانونی پیدا می کرد. از آنجا که اقتصاد ثانوی شامل دزدی زمان (کسر کار) و مصالح از بخش سوسیالیستی بود، بر کارایی سوسیالیسم آسیب می رساند. به گفته آکسیف، «تغییر مسیر ورودی ها و خروجی ها به سوی بازار سیاه بایستی توانایی دست کم برخی بنگاه ها را کاهش داده باشد.» وانگهی اقتصاد ثانوی سبب

اخلال در برنامه ریزی اقتصادی می شد. اگر سهمیه منابع یک بنگاه به خاطر مصرف نادرست آن برای خرید یا داد و ستدهای غیررسمی تلف شود، برنامه ریزان هیچ دلیلی برای تصحیح اختصاص سهمیه در آینده نخواهند داشت. اقتصاد ثانوی با تضعیف یا تخریب مکانیسم باز خورد، برنامه ریزان را ناچار می ساخت «اقتصاد شوروی را با نقشه ای به کلی معیوب از اوضاع اقتصادی هدایت کنند.» سرانجام، پول سازی خصوصی نابرابری درآمد و ملازمان آن حرص و خشم را افزایش داد. اقتصاد ثانوی، با استفاده از تمامی این راه ها، مشکلات اقتصادی اتحاد شوروی را پدید آورد یا وخیم تر کرد.

### اقتصاد ثانوی چگونه بر حزب کمونیست تاثیر گذارد؟

در یک کلام، پاسخ عبارت است از فساد. فساد برخی کادرها بیش از هر علت دیگر توضیح می دهد که چرا حزبی که دست رد به سینه بوخارین و خروشچف زد (هر چند بدون آسیب هایی نبود) بر گورباچف فایق نیامد.

دهقانانی که برای اندیشه های بوخارین پایگاه طبقاتی فراهم آورده بودند نیاز به فساد حزب نداشتند، اما معامله گران اقتصاد ثانوی آن را لازم داشتند. وجود و پیشرفت تولید و فروش غیر قانونی، خیلی ساده، نیازمند پرداخت رشوه به برخی مقامات حزبی و دولتی داشت، و هر اندازه این تولید و فروش سازمان یافته تر و گسترده تر می شد مستلزم فساد بیشتری بود. به گفته سی میس، «هیچ بنگاه زیرزمینی بدون فساد و رشوه خواری [ برخی در ] دستگاه دولتی نمی توانست ایجاد شود؛ یا حتی یک ماه دوام آورد.»

گروسمن گزارش داده است که در ۱۹۷۹ فساد، یعنی رشوه خواری مقام های اداری شوروی «به نحو زیادی فراگیر» شده و تقریباً تمام سطوح سلسله مراتب رسمی، از پایین تا بالا، را در بر گرفته بود. در پایین ترین سطح، در موردی واقعی که به وسیله دادستان سابق شوروی نقل شد، مدیر یک انبار نگهداری سبزیجات مجبور شده بود «از بیم برکناری به طور منظم باجی به شماری از روسای حکومتی و حزبی ناحیه مربوطه بپردازد.» و در بالاترین سطوح، منجر به رسوایی هایی چون کلاهبرداری معروف پنبه در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ می شد، که در آن کارمندان عالیرتبه حزبی و حکومتی در ازبکستان و دیگر نواحی حجم قابل توجهی از محصول پنبه را که سر به میلیاردها روبل می زد «با گستاخی و مهارت درز گرفتند.» در جریان این کلاه برداری هزاران نفر، از جمله داماد برژنف «خریداری شدند.» اخاذی ها نسبت به مناطق فرق می کرد: در آذربایجان خاویار، در گرجستان شراب و سنگ های گرانبها، در جمهوری های بالتیک ماهی، و در قزاقستان گوشت، و بی گفت و گو تمام آن ها نیازمند فساد در حزب بودند.

رشوه خواری به بالاترین سطوح حزب رسوخ کرد. فرول کوزلف، دست راست خروشچف، معاون نخست وزیر و دبیر کمیته مرکزی، پس از گشوده شدن گاو صندوق یکی از مقامات درگذشته لنینگراد به وسیله مسئولین و افشای بسته هایی متعلق به کوزلف که حاوی جواهرات گرانبها و مبالغی پول بود، با رسوایی برکنار شد. این کشفیات پرداخت هایی به کوزلف بود تا با اعمال نفوذ تعقیب جنایی بازرگانان غیرقانونی را متوقف کند. سرانجام فساد به خود راس رسید. پس از مرگ چرنینکو در ۱۹۸۵، مقامات کمیته مرکزی «کشوهای میز را انباشته از اسکناس یافتند، همچنین نیمی از گاو صندوق مخفی و شخصی دبیرکل مملو از اسکناس بود.»

آکساندر گوروف، یکی از مقامات بلند پایه پلیس در ا.ج.ش.س. رشد فساد در شوروی را از زمان خروشچف تا گورباچف مستقیماً به رشد اقتصاد غیر قانونی و جرایم سازمان یافته نسبت داده است:

این وضع [ جرایم سازمان یافته] همین که نظام باز شد و به اصطلاح یخ ها در دهه ۱۹۶۰، زمانی که نیکیتا خروشچف بر سر قدرت بود، آب شد باید رخ می داد... تصور گروه های جنایتکار سازمان یافته در دوران استالین غیرممکن بود... آن چه پس از آن در جامعه نصیب ما شد معیارهای اخلاقی غارتگران بود. و البته این امر تماما به سود بوروکراسی [حزب] جریان داشت. به طور مثال، ما یک مافیای تجاری در مسکو داشتیم که نمایندگان در ارگان های بالای حزب داشت. هرگاه من یا هر فرد دیگری کوشید درباره خطر اقتصاد سایه به مردم هشدار دهد، لیبرال ها می خندیدند و دولت ما را دیوانه می خواند. اما ماجرا این گونه آغاز شد. و دولت به دلایلی که ما باید آن گونه بیندیشیم اجازه داد رخ بدهد. این ماجرا از زمان خروشچف آغاز و در دوران برژنف گسترش یافت. اما عصر گورباچف دورانی بود که جنایات سازمان یافته در کشور به واقع سخت قدرتمند شدند.

مشکلات سیاسی حزب کمونیست به طور کامل مربوط به فساد می شد. حتی اگر علت و معلول تماما در یک راستا نبودند، معیارهای نازل حزب، ضعف ایدئولوژیک، فرمالیسم، سوء ظن و تردید نسبت به درستی و سلامت دیگران با فساد در آمیخته بود. فساد برای برخی مقامات دولت و حزب کمونیست یک موقعیت مادی در بنگاه های خصوصی فراهم آورد. این کارمندان ممکن است به طور مستقیم دخالتی در تولید و بده بستان های بخش خصوصی نداشته اند، اما در واقع با اشکال خاص خود دست اندرکار رشوه خواری و پول جویی خلاف قانون بودند.

اگر اقتصاد ثانوی سهم بزرگی در ایجاد مشکلات سوسیالیسم در شوروی داشت، به همان میزان نیز تاثیر تباه کننده بر تلاش برای حل آن مشکلات می گذاشت. مشکلات هر اندازه بد بودند، سوسیالیسم را به زانو در نمی آوردند؛ اما گورباچف این کار را کرد، و نظراتش به طور فزاینده منافع دست اندرکاران اقتصاد ثانوی را بازتاب می داد. مسیری که گورباچف پس از ۱۹۸۶ طی کرد به طور مستقیم از دو جهت ریشه در اقتصاد ثانوی داشت. نخست، بنا به دلایل پیش گفته، اقتصاد ثانوی بدگمانی و تردید عمیقی درباره کارایی سوسیالیسم، تاثیرگذاری برنامه ریزی، انسجام و همگرایی حزب کمونیست پدید آورد و آن را تغذیه و تقویت کرد. گورباچف، به طوری دم افزون، از این تردید و بدگمانی بهره برداری کرد و حتی به قدری آن را باد داد تا آن که از کنترل خارج شد. دوم، اقتصاد ثانوی، با خلق یک خرده بورژوازی نو ظهور قشری را در درون سوسیالیسم پدید آورده بود که منافع شخصی اش خارج از سوسیالیسم قرار می گرفت. این لایه اجتماعی همچون حوزه قانونی حاضر و آماده ای در خدمت سیاست های متمایل به بازار و مالکیت خصوصی گورباچف درآمد.

رهبران حزب خطر ایدئولوژیک این لایه را در موارد بسیاری دست کم گرفتند. برخی از آنان حتی وجود چنان خطری را انکار می کردند. در این زمینه، فرول کوزلف، که پیش از این از او ذکری به میان آمد، زنگ خوش باوری های ریاکارانه را به صدا درآورد. درست در همان زمان که کوزلف پنهانی دست اندرکار آستر زدن به جیب هایش برای محافظت از «سرمایه دار بعد از این ها» بود، بی شرمانه به بیست و دومین کنگره ح.ک.ا.ش. اطمینان می داد «که در اتحاد شوروی دیگر پایگاهی اجتماعی برای هر گونه جریان اپورتونیستی که بتواند در حزب رسوخ کند وجود ندارد.»

پول سازی خصوصی و خلاف قانون ارزش های خرده بورژوایی را در جامعه به طور وسیع گسترش می داد و حقانیت سوسیالیسم را بی رنگ می کرد. اقتصاد زیرزمینی، از سوی، همچون بستر پرورش معامله گران عمل کرده، وجدان عمومی را به سود بازارها شکل داد، و «به خلق زمینه ای اجتماعی برای اصلاحات بازاری کمک کرد.» از سوی دیگر، این اقتصاد و همه ضمیمه هایش آن چه را که برخی «بحران اخلاق و تضعیف

روحیه» اش خوانده اند به وجود آورد. اشاعه فعالیت های غیرقانونی، دله دزدی ها، وقت کشی و زمان دزدی، رشوه و فساد، صدای به به همه جا حاضر یا «اقتصاد احسان»، و رشد نابرابری، وفاداری و ایمان شهروندان را به حقانیت و شایستگی نهایی نظام سست کرد. سرازیر شدن با کیفیت ترین کالاها به بازار سیاه و ایجاد کاستی ها بوسیله بازار سیاه کارایی نظام را دستخوش تردید کرد. بدین سان، اقتصاد ثانوی دو مسیر را هموار کرد- در حالی که ارزش سوسیالیسم را در زیر تازیانه چاک چاک می کرد در همان حال محراب پرستش پول را حاکمی می کرد. به گفته گروسمن، «شیوع نابرابری ها و فساد سایه ای از تردید بر توانمندی نظام شوروی در تامین حداقل رفاه مادی برای اهالی و نیز اداره اقتصاد سوسیالیستی اش بر پایه اصول و مقررات خودش افکند.» در این میان، «این وضع قدرت پول را در جامعه بالا برد» تا با قدرت حزب حاکم به رقابت برخیزد.

برخی کمونیست ها که شاهد رشد نظرات و ارزش های ضد سوسیالیستی در درون سوسیالیسم بودند در زمینه تشخیص منشاء بیماری یا ارائه یک راه حل تا ژرفای مشکل پیش نرفتند. گیورگی شاخنازارف، که بعدها یکی از دستیاران کلیدی گورباچف شد، در ۱۹۷۸، در مقاله ای آینده نگر نسبت به «بی فرهنگی و ذهنیت خرده بورژوایی»، که منشاء حقیقی آن «هنگامه هجوم به سوی ثروت و شرکت در مزایا» بود، هشدار داد. شاخنازارف یادآور شد که نابرابری طبقات هنوز وجود دارند و «مادام که مشکل [طبقات] به طور ریشه ای حل نشده است بازگشت ذهنیت خرده بورژوایی امری است ممکن. و بازگشت نیز نه به معنای ابتلای یک بیمار منفرد، که یک اپیدمی است که اغلب مجموعه گروه های اجتماعی را آلوده می کند.»

اگر شاخنازارف توانست در دهه ۱۹۷۰ به یک ذهنیت خرده بورژوایی اشاره کند، این ذهنیت در اوایل دهه ۱۹۸۰ در حال تبلور در گروه های ذینفع و طرح های خاص آن ها بود. به عبارت دیگر، اقتصاد ثانوی همچون پایه ی مادی ایدئولوژی و ساخت های اجتماعی مغایر با سوسیالیسم عمل می کرد. یکی از آن ها جهان جرایم سازمان یافته بود، دیگری جهان «مخالفان سیاسی، فعالان قومی و مذهبی، بیکارگان و پس ماندگان، نویسندگان و هنرمندان نا سازگار، و ناشران سامیزدات<sup>۱</sup>». اقتصاد ثانوی و دنیای غرب این ساختارهای بدیل اجتماعی را، «به ویژه در سال های پیش از گورباچف، با حمایت مادی بسیار» فراهم آورد. بر پرچم تمامی آن ها اسم شب خرده بورژوازی - آزادی- درج شده بود: آزادی اعلام و ترویج مذهب، آزادی مهاجرت، آزادی کار نکردن، آزادی پول درآوردن، آزادی استثمار دیگران، آزادی نوشتن و انتشار هر چیز. به گفته فردریک استار مورخ، «گروه ها و شبکه های غیرمجاز و غیر رسمی در بسیاری عرصه ها سربرآوردند. در میانه دهه ۱۹۸۰ ده ها هزار از آن ها وجود داشتند، برخی صرفا برای ارائه خدمات داوطلبانه، و دیگر گروه ها برای تاثیرگذاری بر افکار عمومی حضور داشتند.» این دستجات نه برای اعتلای مبارزه طبقاتی، فداکاری، فضایل مدنی، یا همبستگی بین المللی طبقه کارگر، که عمدتا [آن] آزادی ها، اندیویدوالیسم و آزمندی را ترویج کردند. و به گفته استار، «تمامی این خمیر مایه پیش از به قدرت رسیدن گورباچف در ۱۹۸۵ آغاز شده بود.»

نمونه ای تکان دهنده از این گروه ها شکل گیری سازمان «دفاع از آزادی اقتصادی»، در ۱۹۸۱ به رهبری و سوکیرکو بود. سازمان دفاع از آزادی اقتصادی کارزاری علنی برای قانونی کردن اقتصاد ثانوی به راه انداخت و به ویژه، برای لغو بند ۱۵۳ قانون کیفری روسیه شوروی، که فعالیت کارفرمایی خصوصی را غیرقانونی می کرد، تبلیغات وسیعی را تدارک دید. از کمیته حقوقی شورای عالی ا.ج.ش.س. خواستار لغو این بند شد. اسنادی از مواردی که زیر این بند آمده بود تهیه، تالیف، و با انتشار آن در یک روزنامه آن چه را که مولفین آن

اعتقادهای نامناسب تلقی می کردند آشکار ساخت. گروه همچنین محاکماتی نمایشی بر اساس موارد واقعی ترتیب داد که در آن ها قاضی ها عموماً آن کسانی را که مقامات رسمی قضایی محکوم کرده بودند تبرئه می کردند. به گفته والرئ روتگایزر از گاسپلان کارزار سازمان دفاع از آزادی اقتصادی «موفق به خلق فضایی از انتقاد همگانی از بند ۱۵۳» حتی تا نقطه توقف پیگرد شد.

پیش از به قدرت رسیدن گورباچف، نفوذ ایدئولوژیک اقتصاد ثانوی خود را در درون حزب کمونیست و حکومت شوروی آشکار ساخت. در اوایل دهه ۱۹۸۰ دو تلقی کاملاً متمایز نسبت به اقتصاد غیرقانونی آشکار شد و تحول یافت. یک تلقی در دو انستیتوی پژوهشی، که مطالعه درباره اقتصاد ثانوی را به توصیه آندروپف در پیش گرفت، مسلط شد. یک انستیتو در اداره وکلای اتحاد شوروی و دیگری در وزارت کشور ا.ج.ش.س. از نظر این دو پژوهشگر، فعالیت و کار فردی در یکی از دو مقوله زیر قرار می گرفت: کاری که قانونی و مفید برای جامعه بود، و آن که غیرقانونی بود و درآمدهای مفت و ناصواب به بار می آورد. هر دو پژوهشگر مقوله دوم را «اقتصاد سایه» دانستند، که با سوسیالیسم ناسازگار است و رشد آن را ناشی «از کمبودهای قانونی» - ناتوانی در اعمال قانون - دانستند. لازم بود با «اعمال کنترل و حسابرسی فعالیت کاری افراد» به مبارزه با آن پرداخت.

نگرش دیگر در پژوهشگر علمی و تحقیقات اقتصادی گاسپلان به ریاست والرئ روتگایزر تجلی یافت. این تلقی، که سرانجام گورباچف آن را پذیرفت، بخش اعظم اقتصاد سایه را مقبول و مفید دانست. این پژوهشگر در پی «تغییر نظام اقتصادی» بود، به طوری که بتواند بیشتر فعالیت های اقتصادی خصوصی غیرقانونی را قانونی کند. اعضای این پژوهشگر، در بدو امر، به منظور مقبولیت بخشیدن به بخش هایی از اقتصاد ثانوی، بحث به کارگیری اجاره داری و ترتیبات تعاونی را پیش کشیدند، روندی که بعداً گورباچف در پیش گرفت. این ترتیبات به صورت ایستگاه بین راهی در مسیر خصوصی سازی و داد و ستد درآمد.

در اوایل دهه ۱۹۸۰، همچون سال های گذشته، حزب کمونیست با مشکلات متنوع اقتصادی، سیاسی، و سیاست خارجی رو به رو بود. کسانی، همچون گذشته، راه پیشرفت را در نوعی تطبیق با کاپیتالیسم با ترکیب اندیشه های کاپیتالیستی می دیدند. در دهه ۱۹۸۰، این نگرش ذخیره هایی پنهان به دست آورده بود. این ذخیره ها در رشد پنهانی یک قشر خرده بورژوا و یک بخش فاسد حزب و دولت تبلور یافت که همسان از حرکت به سوی سرمایه داری، به سوی بازار آزاد، مالکیت خصوصی، موسسات آزاد، و دیگر «آزادی ها» ی بورژوایی جانبداری می کردند. به این اعتبار، حرکت گورباچف به راست در ۱۹۸۷ و متلاشی کردن بعدی سوسیالیسم می تواند همچون محصول یک پیوستگی تاریخی سنت بوخارین - خروشچف و سر برآوردن خرده بورژوازی اقتصاد ثانوی به بهترین وجه فهمیده شود.

اقتصاد ثانوی هر قدر هم در ایجاد زیر ساخت اندیشه های بورژوایی مهم بود، قشر اجتماعی (مرتبط با آن) در انزوا به سر نمی برد. این قشر اجتماعی سیل عظیمی از نارضایی بالقوه را به جریان انداخت. پیروزی سوسیالیسم نیز یک قشر وسیع روشنفکر تحصیل کرده و شهری آفرید که با برداشت شوروی کارگران یقه سفید، غیر یدی بودند. برخی از درس خوانده ها به علت برابر سازی دستمزد که از دهه ۱۹۵۰ برقرار شده بود احساس زیان می کردند. مثلاً، پزشکان، معلمان، مهندسان، و مدیران به طور معمول درآمدی کمتر از کارگران ماهر داشتند. افزون بر این، مسافرت ها و ارتباط های فزاینده آن ها را آگاه ساخته بود که از سطح زندگی پایین تری نسبت به ماندهایشان در غرب برخوردارند. در آستانه دهه ۱۹۸۰، این قشر روشنفکر، ضمناً، نفوذ بی تناسبی در رده های بالا داشت. دست کم نیمی از اعضای حزب کمونیست، و حتی نسبت بیشتری از رهبران از این بخش آمده بودند.

در ۲۰۰۱، یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه CPRF، ویکتور تروشکف، تحلیلی از فروپاشی شوروی ارائه داد که آن چه گفته شد تکمیل می کند.

تروشکف اظهار داشت که خطر بازگشت سرمایه داری به اتحاد شوروی مادام که «استثمارگران در سطحی جهانی» وجود داشتند همچنان باقی بود، اما «فشار خارجی» تنها زمانی بصورت تهدیدی نابود کننده درآمد که نیروهایی «در درون نظام سوسیالیستی شکل گرفتند که منافعی در بازگشت سرمایه داری داشتند.» تروشکف بر آن بود که برای فهم این نکته که چگونه چنین نیروهایی توانستند رشد کنند باید به خاطر بسپاریم که «تصویر کردن جامعه شوروی دهه ۱۹۸۰ به مثابه جامعه ای بی طبقه بسیار دور از واقعیت» بود.

تروشکف به رشد و توسعه دو قشر شبه بورژوا اشاره کرده است. در وهله نخست، «یک نظام تجارتي در سطح خرده فروشی» سر بر آورد. این داد و ستد «نه چندان قانونی» به سوء استفاده از منابعی وابسته بود که به دولت تعلق داشت. به این ترتیب «حرکت بنایان اجر کار و رانندگان تاکسی در مهتاب سحرگاهی و فروش محصولات خرده پاها به این معنا بود که این خرده فروشی نسبتاً مهم بوده است.» در وهله دوم، یک «تجارت کلی فروشی خصوصی، که در شکل یک اقتصاد موازی عمل می کرد»، ظهور کرد. «قدرت اقتصادی این بخش حتی بیشتر [از تجارت خرده فروشی] بود... برخی کارکنان پژوهشی برآند که گردش مالی آن بخش قابل مقایسه با بخش دولتی بود.» در ۱۹۸۸-۱۹۸۷، زمانی که گورباچف قانونی کردن این معاملات خرده فروشی و کلی فروشی را آغاز کرد، کسانی که در این عرصه فعال بودند به جستجوی «ابزار سیاسی حفظ و محافظت از منافعشان» و به دنبال آن فشار برای حتی بازار و خصوصی کردن بیشتر برخاستند. این جریانات به نوبه خود سایش و فرسایشی را بر بخش دولتی آغاز کرد. به گفته تروشکف، «آنگاه که تیم گورباچف - یاکولف شروع به عملی ساختن نظام سرمایه داری کردند، بخش مهمی از دستگاه [دولتی] دریافتند که در قالب این بازیگران، رقاباتی در اشکال موجود مالکیت خصوصی داشته اند که ضمن دزدی و غارت دارایی های دولتی برآند تا موقعیت ممتاز [مزایای قدرت] خود را حفظ کنند.» به این ترتیب، اقتصاد ثانوی و اصلاحات گورباچف، از این راه ها، جرعه خیانت به سوسیالیسم را برافروختند.